

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به مناسبت مسئله استصحاب در مجهول التاریخ و معلوم التاریخ مرحوم آقای نائینی وارد بحث اتصاف به وجود و اتصاف به عدم فرقی شدند و باز مرحوم آقاضیا هم به دنبال ایشان، عرض کردم مسئله مربوط به مانحن فیه نیست، زیربنای مسئله معروف در باب استصحاب عدم ازلی است و توضیحاتی را که من دیروز دادم کاملاً روشن شد بحث سر این است هم در نسبت، هم در قضیه معدوله و بقیه اش محصله و هم در اتصاف، اگر گفت اکرم العلماء غیر الفساق، این مراد از غیر الفساق چیست؟ مراد از اتصاف غیر الفساق چیست؟ دیروز عرض کردیم مرحوم آقاضیا این را به عنوان محصله می گیرد یعنی علمائی که فاسق نیستند، این طوری. البته اگر ما بخواهیم به فارسی بگوییم می گوئیم اکرام بکن علمای نافاسق، این کلمه نافاسق این نا به خود فاسق می خورد یا می خورد به آن اتصافی که در آن لحاظ شده، معنای حرفی ای که دارد. مرحوم آقاضیا می گوید مفاد این عبارت این است که اکرام کن علمائی را که فاسق نیستند، این معنا.

مرحوم نائینی می فرمایند معنای این عبارت این است اکرام کن علمائی را که نافاسق هستند، غیر فاسق هستند. این بحث سر این قسمت است، ایشان مرحوم آقاضیا بعد می فرمایند و لذا نقول، بعد می فرمایند و نعنی من السالبة المحصلة، این را که خواندیم. حالا سالبه محصلة، إلا القضية المشتملة علی نسبة سلبية، نسبت سلبی یعنی ادات سلب بر سر نسبت در می آید. عرض کردیم الان هم در لغت عربی تا حدی واضح شده، در لغت فارسی و بعضی از لغات اروپایی هم از اول واضح بود، در نسبتی مثل زید نابینا است این را معدوله گرفتند، زید بینا نیست این را محصله گرفتند، محصله سالبه.

پرسش: مبهم ۲:۵۰

آیت الله مددی: چون از حالت خودش عدول داده شده، در حاشیه ملاعبدالله هم سابقاً نوشته بود.

.....
علی ای حال این دو تا فرقتشان، حالا یک بحثی است که من بعد توضیح می دهم، این توضیحش باشد.

غير نسبة امرٍ سلبی إلى الذات الذي هو مفاد المعدولة

ایشان می گوید در معدوله امر سلبی را نسبت می دهیم، ببینید نایبنا است، نایبنا که امر سلبی است با است نسبت به زید می دهیم، است نسبت یعنی همان به قول قدیمی ها ادات نسبتی که به قول خودش، این در جمله، در مفرد هم همین طور، مفرد که نه، هیئت ترکیبی ناقص هم همین طور است. در هیئت ترکیبی ناقص مثلاً اکرام کن علمای نه گناهکار، این طوری مثلاً، نه گناهکار یعنی علمائی که گناهکار نیستند، علمائی که نه گناهکار هستند، بیگناه هستند، این فرقی بین این دوتاست، در زبان فارسی هم نه در می آید و هم بی، این پیشوند چون کرارا عرض کردم در زبان فارسی معانی مختلف را با پسوند و پیشوند افاده می کنند، در لغت عربی معانی مختلف را با هیئات اراده می کنند اما در فارسی با پسوند یا پیشوندی، انگلیسی هم همین طور است. مثلاً کار - کارگر، کار - کارستان، با یک پسوند یا با یک پیشوند به خلاف لغت عربی.

عرض کنم که و هو غير نسبة امرٍ سلبی الى الذات الذي هو

این الذی در حقیقت باید طبق قاعده عربی الی باشد، این الی صفت برای نسبت است، غیر نسبة امر، نسبت این جا الی است. نسبت امر سلبی، الی هی مفاد المعدولة، این نسبت مفاد معدوله است، این در قضایا، در هیئت ترکیبی ناقص هم عرض کردم، این یک مطلب. یک بار ایشان فرمودند.

ففي الحقيقة مرجع النسبة الايجابية والسلبية الى النسبة بين الشيئين

فرق این دو تا به وصل و فصل است، اگر وصل بود این می شود محصله، اگر فصل بود این می شود معدوله.

فمرجع ليس الناقصة إلى مثل هذه النسبة السلبية

مرجع ليس ناقصه، وقتی می گوید زید ليس قائما به این معنا از نسبت سلبی

لا إلى نسبة امرٍ سلبی

نه این که یک امر، مثلاً نه این که لا قیام را نسبت می دهیم. عرض کردم مثلاً ایشان می گوید در مثل زیدٌ لیس بقائم در حقیقت به قول همین دیروزی ها که عرض کردیم مفادش این است زیدٌ لیس هو بقائم، لیس سر هو در آمده. نه این که امر سلبی را نسبت داده، یعنی زیدٌ هو لیس بقائم، این فرق است، این مراد ایشان، لا إلی نسبة امر سلبی این طوری بگوییم زیدٌ هو لیس بقائم. عرض کردم این را چون مرحوم نائینی هم در لباس مشکوک دارند دیروز توضیحاتش را عرض کردم و الان در فارسی که این اصلاً نبود، این مشکل نبود، هو و لیس و لیس هو، این که در فارسی نبود، ما هم در عربی الان هم عربی عوض کرده. اگر مرادش نسبت امر سلبی باشد می گوید زیدٌ لا قائم یعنی زیدٌ هو لا قائم. اگر مرادش سلب نسبت باشد می گوید زیدٌ لیس بقائم، الان زبان عربی هم عوض کرده، این که ایشان می فرمایند این مال آن زمان است.

لا إلی نسبة امر سلبی، کیف و نقیض کل شیء رفعه، این تکرار است، تا حالا در این دو سطری که خواندم دو مرتبه گفتند که این نسبت امر سلبی نیست، سلب نسبت است، خیلی خب.

بعد می فرمایند: کیف و نقیض کل، دیروز هم خواندیم، ایشان دیروز هم بالا گفت

رفعه و رفع اثبات شیء لشیء هو سلب هذا الشیء

چون وقتی اثبات آمد ناظر به نسبت است، نقیضش نفی نسبت است.

و هذا السلب مرجعه فی مفاد القضية

اگر در مفاد قضیه باشد

إلی نسبة سلبیة بین الموضوع و محموله

زیدٌ لیس بقائم یعنی نسبت قائم را از زید نفی کرد. إلی سلب نسبة، إلی نسبة سلبیة بین الموضوع و محموله

لا نسبة امر سلبی إلی شیء

این دفعه سوم است که این مطلب را تکرار می کند، ایشان در این سه چهار سطر سه بار این مطلب را تکرار کرد که سلب نسبت است نه نسبت امر سلبی.

و لذا قلنا أن الاتصاف تقيض اتصاف شيء

حالا این اتصاف در مانحن فیه. آن در نسبت و جمله بود، در مانحن فیه در کجا هستیم؟ در بحث وصف هستیم، هیئت ترکیبی ناقص، اکرم العلماء غیر الفساق.

و لذا قلنا بأن تقيض اتصاف شيء بشيء هو عدم اتصافه لا اتصافه بعدم ذلك الشيء، نه اتصاف که یقتضی هذا الاتصاف وجود موضوعه

چون این جا قاعده فرعیه است، این یقتضی مراد فرعیت است تا بگوییم باید موضوع موجود باشد.

و تمام مرکز البحث هنا

البته عرض کردم بحث جریان استصحاب تعلیقی، استصحاب عدم ازلی تمامش به این نیست، یک چیز دیگر هم دارد، حالا ایشان فرمودند و تمام مرکز، خیلی عجیب است، یعنی یک مطلبی را این که تقيض كل شيء رفعه را دو مرتبه گفتند، تکرار کردند، این که این سلب نسبت است نه نسبت به امر سلبی این را سه بار تکرار کردند، در این چند سطری که خواندم سه بار، و خیلی عجیب است از نظر جریان نحوه استدلال به قول خودشان و بعد برهان آوردن، حالا ما که استدلال نمی بینیم، علی ای حال نحوه استظهار این معنا یک معنایی را سه مرتبه تکرار بکند، شاید خیال می کنند سه مرتبه که شد پس ثابت می شود. ثابت شدن دلیل می خواهد، تکرار مطلب و تکرار مدعا که مطلب را ثابت نمی کند، از ایشان قدس الله سره تعجب است.

پرسش: مبهم ۹:۵۵

آیت الله مددی: اولاً معلوم نیست که این را بگویند، بعد ان شا الله خواهیم گفت بحث ما در قضایای مباحث اعتبار است، آنی که مناطق می گویند چون نظرشان به کشف واقع است یعنی اصولاً خلط بین واقعیت و حجت این مشکل را درست کرده. آن چیزی که

آن ها می گویند و لذا عرض کردیم دیروز هم چند بار در باب امور اعتباری، مقام ثبوت ندارد، مقام ثبوت اوسع از مقام اثبات باشد،

مقام اثبات و ثبوتش یکی است. مثلاً

پرسش: مبهم ۱۰:۳۵

آیت الله مددی: نه این لوح محفوظی که حتی اگر اصلاً جهل هم نداشته باشیم تاثیر ندارد.

پرسش: چطور می شود؟ شما می فرمایید هر چه هست

آیت الله مددی: نه، ایشان می خواهد بگوید اگر ما مثلاً امر اضطراری داشتیم این در مقام ثبوت این جور، نه لوح محفوظی که شما

بگویید. نه ایشان می گوید ممکن است این امر اضطراری واجد تمام ملاک باشد، ممکن است واجد بعضی ملاک باشد، آن بعض دیگر

لازم الاستیفاء باشد، ممکن است

پرسش: این را تحلیل می کنیم.

آیت الله مددی: خب احتمالاً زیاده از این چهار تاست، احتمال است، ملاک مقام لوح محفوظی هم هست، احتمال می دهد، ثبوت ندارد.

ممکن است ده جور باشد، چه مشکل دارد؟ ثبوت یعنی احتمال، در اعتبار یعنی احتمال، نه این که یک چیزی هست، چیزی نیست اما

در امور واقعی هست، اگر گفت اگر نبض شما تند زد شما تب دارید این معنایش این نیست که نبض زدن علت تب باشد. چون هر دو

معلول یک علت دیگر باشد، چون واقعیت دارد، علت تب، تب خودش یک امر واقعی است، علتش هم امر واقعی است.

پرسش: ثبوت را ما امر واقعی معنا می کنیم

آیت الله مددی: این جا ثبوت ندارد، پس چرا ثبوت می گوید؟ مگر مرض داریم یک لفظی بگوییم بعد بگوییم مراد آن است، بگوییم

ثبوت یعنی احتمال، خب از اول مثل آدم می گوییم احتمال. وقتی لفظ ثبوت می گوییم این مشکلات را درست می کند، چرا این

مشکلات درست شد؟ این ها می آیند یک ثبوتی فرض می کنند بعد می گوید شما می گویید در منطق هم این طور بود، خب چون

منطق تابع واقع است، تابع حجت نیست که، اصلا در منطق از حجت بحث نمی کنند که، آن بحث که آیا در منطق، آن هم در منطق هم فرق گذاشتند.

پرسش: دلالت دلیل در مقام اثبات مثلا

آیت الله مددی: این احتمال است، احتمال پنج تا دیگه هم می شود اضافه کرد، فرض کنید در بعضی از افراد استیفای منفعت باشد، احتمالات است، احتمال احتمال است دیگه، اگر شما من منکر احتمال نشدم، چه فائده ای دارد؟ شما ابداع احتمالات می کنید، این ابداع احتمالات تا به حد وضوح و ظهور نرسد این اصلا، مشکلی که ما در اصول داریم این آقایان ابداع احتمالات می کنند با ابداع احتمال می خواهند اثبات بکنند. نه، غیر از ابداع احتمال باید به ظهور هم برسد، تا به ظهور نرسد فائده ای ندارد که.

پرسش: لذا مقام اثبات ما به کجای مقام ثبوت می زند؟

آیت الله مددی: نمی زند، احتمال، به نص نگاه می کنیم، می گوئیم در این جا آمده گفته این قائم مقامش نمی شود، این یک مقدار مصلحت است.

پرسش: آخرش می خواهیم کجا را عقلانی برخورد بکنیم

آیت الله مددی: عقلا در این مسئله قطعا قوانین بشری با هم اختلاف دارند، چون واقعیتهای ندارد، طب نیست، طب بالاخره جدید یا قدیم چون بدن انسان است، مرض است، چون واقعی است باید به آن میکروبی یا ویروسی که در بدن هست را بردارند، در طب به هم می رسند، شما می گوئید عقلا، عقلا چون ضابطه ای، ممکن است بگوئید به نظر من این استیفا ندارد، به نظر من برای بعضی ها دارد و برای بعضی ها ندارد، برای شهری ها استیفا دارد و برای دهاتی ها ندارد و احتمالات است دیگه، احتمالات حدی ندارد، می خواهم این را بگویم، چهار تا احتمال ذکر کردن تضييع وقت کردن است، هیچ فائده ای ندارد، اسمش را هم نباید ثبوت گذاشت، لا اقل احتمال بگذارید، ثبوت که می گوئید یک واقعیتهای در نظر می گیرید مثل طب، طب ثبوت دارد.

پرسش: مصلحتشان باشد چی؟

آیت الله مددی: مصلحت واقعی؟

پرسش: بله

آیت الله مددی: از کجا ما این را بشناسیم؟ راه شناخت ملاک چیست؟

پس این شد چی؟ واقعی، مثل ایشان ثبوت، اگر ملاک شد می شود واقعی.

پرسش: ایشان تعبیر به ثبوت هم می گوید، فاعلم أنه يمكن أن يكون في حال الاضطرار ..

آیت الله مددی: اول می گوید مقام، این ها هیچ فائده ندارد، ممکن است، مجرد احتمال است، اشکال ندارد بگوید احتمالات این است،

من حرفی در احتمال گفتن ندارم، نگوئید ثبوت، تا ثبوت گفتید امر واقعی به ذهن می آید کانما یک امر واقعی است که شما به آن

ملاک بگوئید، می خواهید به آن برسید، از کجا ما این ملاک را احراز بکنیم؟

پرسش: ملاک دو حالت دارد

آیت الله مددی: خیلی خب، ددو حالت یعنی دو احتمال، دو حالت دو احتمال است، سلمنا، نه دو تا ثبوت، مثلا شما اگر آمدید گفتید اگر

نبض شما تند زد تب دارید، بگوئید تند نبض زدن علت تب است، نه ممکن است علت نباشد، معلول تب باشد، ممکن است معلولان

لعله ثالثة باشد، چون واقع است، تابع واقع خودش است، در واقع احتمال دارد این جوری باشد و احتمال هم دارد آن جوری باشد.

آیت الله مددی: در واقع احتمال دارد این جوری باشد و احتمال هم دارد آن جوری باشد

آیت الله مددی: آن جا چکار می کنیم؟ در آن جا ما سعی می کنیم به واقع برسیم، یک آزمایش یا کذا می کنند به واقع، اما این جا

که واقعی ندارد، اگر گفت اگر روز جمعه بود نان بخر، ما می فهمیم روز جمعه علت نان خریدن است. حالا واقعهش ممکن است چیز

دیگری باشد، اصلا روز جمعه علت نباشد، ممکن است، در حد امکان هست اما ظاهر این تعبیر اگر مهمان آمد نان بخر، ظاهر این تعبیر

علت نان خریدن مهمان آمدن است، ظاهر این تعبیر این است، ممکن است اصلا علت چیز دیگری باشد ایشان مخفی کرده، بله امکان

دارد، این احتمال هست، در حد احتمال است، ما نمی آئیم بگوییم ممکن است علت نان خریدن چیز دیگری باشد، یک ثبوت دیگری

دارد، این هیچ فائده ای ندارد، در اعتبارات قانونی هیچ فائده ای ندارد، این را خوب دقت بکنید

این جا هم همین طور است. اولاً آقایان قاعده فرعیه را در قضیه موجه گفتند، در قضیه سلبیه نگفتند، این که شما می گوئید مرجع هر

دو یکی است، زید نابینا است، زید بینا نیست معلوم نیست مرجع هر دو یکی باشد، حالا بر فرض برای وصول به واقع مرجع هر دو

یکی باشد، در باب امور واقعی لفظ طریقت صرف دارد، ممکن است واقع چیز دیگری باشد به واقعیت خودش محفوظ است، لفظ هیچ

تاثیری ندارد اما در امور اعتباری بیان رکنش است، اساسش است، اصلاً ایجادش با تعبیری است که می کند، لذا ما باید دنبال این

باشیم اکرم العلماء العدول، اکرم العلماء غیر الفساق، ببینیم روی آن چه که به عنوان حجت هست، خوب دقت بکنید! نه به عنوان واقع،

به عنوان حجت هست و به عنوان ابراز یعنی اعتبار کردن این تکلیف را که تکلیف کرده آیا بین اکرم العلماء العدول با اکرم العلماء

غیر الفساق فرق هست یا نه؟ سوال این است، ما باشیم، مرحوم نائینی می گوید یکی است، فرق نمی کند، دیگه نیاید بگوئید ثبوت

غیر الفساق یعنی عدول، یعنی فاسق نیست، می گوئیم ما باشیم، این را خوب دقت بکنید! البته مرحوم نائینی هم این استدلال را نیامده

مال بنده است، ما کرارا عرض کردیم. حالا چون دیگه بحث به این جا رسید.

چون در باب اعتبار عرض کردم و باز تکرار می کنم در باب اعتبار یک واقعی محفوظ نیست که ما ممکن است به بعضیش برسیم،

در باب اعتبار همان مقدار که ابراز می شود آن واقع است، واقع یعنی در وعای نفس الامر نه وعای خارج، خارجی ندارد، و مراد از

واقع در این جا یعنی عالم اعتبار، آثار اعتباری برایش بار می شود. بحث سر این است که اگر گفت اکرم العلماء العدول، مرحوم

آقاضیا می گوید این جا قبول می کنیم، این جا اتصاف است اما اکرم العلماء غیر العدول اتصاف نیست، سلب اتصاف است، خب خلاف

ظاهر است، تمام بحث سر این است، یک دفعه شما می گوئید اصلاً قرینه عرفی واضح داریم که اگر در لغت عربی گفتند غیر الفساق

یعنی عدول، خب آن بحث دیگری است ظهور انعقاد بشود بحث دیگری است، آن اصلاً از بحث خارج است، یک دفعه این که شما می

گوئید ما قرینه ای نداریم یعنی سوال روشن شد؟ ما بگوییم ایشان مرادش آن است یعنی فاسق نیست، ما باشیم و ظاهر لفظ یعنی غیر

فاسق هست، این که ظاهر لفظ است، مثل اکرم العلماء العدول یعنی عالمی که عادل هست، مگر آن جا نمی گوید عالمی که عادل هست؟ اگر شما گفتید اکرم العلماء غیر العدول، عادتاً هم اکرام می کند علمائی که غیر فاسق هستند، عادتاً همین طور است، لفظ که یکی است، دقت بکنید! حرف مرحوم نائینی، البته عرض کردم ایشان این استدلالی و استظهاری را که من گفتم [نگفتند]، ما این جا ایشان این نکته را ندارد که در اعتباریات، ثبوتش اوسع از اثبات است، از آن مقداری که هست یا مثلاً نکته فیش غیر از آنی باشد که در اثبات بود، نکته فیش در اثبات اگر یکی باشد یعنی ما دنبال مقام اثباتیم، اگر گفت اکرم العلماء العدول، گفت اکرم العلماء غیر الفساق، امکان دارد تقیید به قید، تقیید به قید بحث، در مقام اعتبار قانونی که امکان دارد، بگوید عدم چیزی نیست، عدم نمی شود قید بشود، آن بحث وجود و فلسفه و حقیقت عدم و چجوری باید معنا کرد، آن بحث دیگری است، ربطی به مانحن فیه ندارد، عدم مضاف حظی از وجود دارد یا ندارد؟ اصلاً ربطی به مانحن فیه ندارد، آن چه که مانحن فیه است اعتبار است، خوب دقت بکنید، این اعتبار را به کار برده، بحث سر این است که اگر اعتبار سلبی شد گفت اکرم العلماء غیر الفساق خود این اعتبار طبعیاً معنای دیگری می دهد، غیر از، همان طور که خود مرحوم آقازیا گفت، لا اشکال فی أن تقید موصوف بوصف یقتضی توصیفه به، خب مرحوم نائینی می فرماید اگر توصف وصف یقتضی، توصیف به عدمش هم یقتضی، چه فرق می کند؟ این بحث فلسفی این جا نمی آید، یک بحث عرفی است، یعنی این شخص غیر فاسق باشد، اکرم العلماء غیر ایرانیین، عالم غیر ایرانی، وقتی آمد این طور گفت ما دنبال عنوان عالم غیر ایرانی هستیم.

پرسش: تفاوتی دارم یا نه؟

آیت الله مددی: خب اگر تفاوت نداشتید چرا قاضی خودش را خسته کرده؟ نه می گوید آن یکی است نه این یکی است، خب تفاوت دارد. اگر تفاوت پیدا کرد ما دنبال همین عنوانیم. تصور بکنید! شما نیاید بگویید ثبوتاً، این مرجعش به نفی نسبت است نه نسبت سلب، نسبت نفی، سلب نسبت است نه نسبت سلب، خیلی خب مرجعش به آن باشد، در باب اعتباریات مرجعش را حساب نمی کنند. این اصلاً یک نکته ای است که ما در مباحث اصولی و غیر اصولی شاید هزاران.

حرف مرحوم آقای نائینی به عرف، اگر شما گفتید اکرم علماء العدول اتصاف است، او غیر فساق هم اتصاف است، حالا شما می گوید، بله اگر این غیر الفساق لذا اگر دقت بکنید ما یک بحث دیگری را بنده مطرح کردم آقایان در لاضرر آمدند گفتند لاضرر مفادش نفی است، اثبات نمی کند، اگر شما معامله ای انجام دادید که غبنی بود مفادش این است که وجوب وفاء ندارد، نفی است، اما مفادش این نیست که جعل خیار شده باشد، لذا از زمان شیخ مشهور شده مخصوصا در السنه حوزه های ما که لاضرر مشرع نیست، راست هم هست، حرف درست است، به حسب ظاهر درست است، آقایان آمدند گفتند، خب این همین حرفی است که الان این جاست، می گویند در مقام اثبات گفت لاضرر، اما این می گوید مراد من این است که می گویم لاضرر یعنی برایتان جعل خیار می کنم، خب این خلاف ظاهر است، لکن بنده سراپا تقصیر راه دیگری رفتیم گفتیم ما با مراجعه به شواهد کتاب و شواهد سنت و روایات فراوان دیدیم در قرآن و در روایات گاهی استعمال نفی است لکن مراد جدی اثبات است، خود ائمه اثبات کردند، ظاهرش نفی است لکن اثبات شده، لذا آمدیم گفتیم این یکی از طرق بیان است لذا آن جا هم باید شواهد زیاد اقامه می کردیم و إلا اگر شاهد اقامه نکنیم دیگه نفی نفی است، اثبات اثبات است، آن جا شواهد اقامه می کنیم مثل لا یقتل دم امریء مسلم، حالا نمی خواهم شواهدش را بگویم یا لا یطل دم امری مسلم، حضرت به این تمسک فرمودند، خب آن آقا هم مرد، نماز جمعه منقضی شد افراد رفتند، دیدند یک جسدی افتاده، خب این حالا کسی که نکشته، قضا و قدر به قول آقایان، قضا و قدر الهی بوده، حضرت می فرمایند لا یطل دم امری مسلم، ببینید لا یطل دم امری مسلم، لا یبطل دم امری مسلم این نفی است، با نفی اثبات کردند دیه را بیت المال بدهد، این معنای اثبات است حتی در آن حدیث اگر درست باشد که مراره روی انگشت، مراره خودش به معنای صفر است چون جمله ای از دارو هایی که درست می کردند با صفر بود حالا صفرای گاو و غیر گاو لذا به آن ها مراره می گفتند، به آن دارو، چیزی که روی شکستگی و زخم می گذاشتند مراره می گفتند، حضرت می فرمایند هذا و اشباهه یعرف من کتاب الله، ما جعل علیکم فی الدین من حرج، خیلی خب. یعنی شما الان این انگشتان مجروح شده رویش مراره گذاشتید، خب اگر انگشت پا باشد مسح ندارد، اگر انگشت دست باشد غسل ندارد، این طور است دیگه، اگر این انگشتی که افتاد فوق ظفری، ندارد که این مال دست بوده یا مال پا بوده، این ناخنی که افتاده از دستش بوده یا از

پایش بوده، در اهل سنت فرق نمی کند. چون هر دو شسته می شود، پا را هم می شورند، در پیش شیعه فرق می کند، مضافاً به این که در فقه شیعه غسل محل ید در آن مقداری که محدود است غسل همه اش واجب است اما مسح نسبت به انگشت های پا همه اش واجب نیست پس این بین ما و آن ها فرق می کند. مولی آل سام برادر زراره است، حضرت فرمودند هذا و اشباهه یعرف من کتاب الله امسح علی المراره، این امسح علی مراره ایجاب است، قاعدتاً باید می گفتند این مراره را نشور، قاعدتاً این بود دیگه، ما جعل علیکم فی الدین من الحرج، نفی است، اگر نفی باشد ما می گوئیم اشکال ندارد، این دست را نشور، این پات را نشور، زخم شده نشور، لکن به جای نشور فرمود امسح علی المراره، دقت کردید؟ بما جعل علیکم فی الدین تمسک فرمودند برای جعل حکم، لذا ما شواهدش را ذکر کردیم، حالا نمی خواهم وارد بحث بشوم، این بحث دیگری است، روش بحث را من که همین عبارت را می خوانم عمده نظر من روی روش بحث است، آن نکته ای که آقاضیا باید دنبالش بروند در حقیقت این نکته است، بله ایشان بگویند اگر در لغت عربی و در مجموعه اصطلاحات قرآنی و اصطلاحات روایی اهل بیت ما تامل کردیم، مراجعه کردیم، استقرا کردیم، استقصا کردیم، در این مجموعه روایات اگر می گفتند غیر الفساق یعنی فاسق نیست نه نافاسق است، خیلی خب این معقول است، این امکان دارد، ما با این که حرفی نداریم، اینی که این مطلبی را که آقاضیا می گویند امکان دارد، عرض کردیم در بحث اعتبارات قانونی امکان را مطرح نکنید، اصلاً در عده ای از علوم من می بینم آقایان امکان را مطرح می کنند، الان در فیزیک و شیمی امکان را مطرح نمی کنند، فائده ندارد، در باب همین رجال که خیلی متعارف شده در بعضی از کتب که اسم نمی برم، مثلاً می گویند فلانی طبقه فلانی را درک کرده یا نه این روایت مرسل است، می گویند نه امکان دارد چون فلان این طور گفت پس امکان! بابا در بحث رجال من کرارا عرض کردم امکان را بحث نکنید، هیچ فائده ندارد، وقوع را بحث نکنید نه امکان، این جا هم باید به مرحوم آقاضیا گفت امکان دارد راست است، ما که منکر این حرف نیستیم، حالا در منطق باشد یا نباشد.

پرسش: بحث اصالة التطابق و این ها را که اثبات می کنند این ها هم همه اش کشک است. در جاهایی هست که اصالة التطابق را مطرح می کنند

آیت الله مددی: خب این اصالة التطابق به همین تصور، خیال کردند ثبوتی جدای از اثبات دارد. البته اگر اصالة التطابق یعنی این است که تمام مرادش را گفته این خوب است اما این که این لفظ مطابق است با آن حکم ثبوتیش و با این حکم اثباتیش، پس بنابراین روشن شد ان شا الله وجهش هم روشن شد، آن بحث هایی که آن جا کردند که یکی است یا دو تاست، آن هم ربطی به مانحن فیه ندارد، حرف مرحوم آقای نائینی این است که یک بحث عرفی است.

بعد ایشان می فرمایند:

بل و لأن سلمنا بأن مفاد السالبة الناقصة هو اتصاف الذات بامر سلبي نقول إن اتصاف شيء بشيء إذا كان ماخوذاً في موضوع الاثر في القضية الايجابية

مثل اکرم العلماء العدول، مراد این جا

فیکفی فی اثبات نفی اثره استصحاب تقيض هذا الاتصاف ولو بنحو مفاد كان تامه بلا احتیاج إلى مفاد كان ناقصة

عرض کردیم بحث تقيض یک بحث منطقی است، آن تقيض کل شيء رفعه یا ارتفاعه به آن بحث خودش است و در این قسمت هم باز باید آن نکات عرفی و ظرافت های عرفی باشد.

نعم لو احتیج فی الاستصحاب كون مصبه ماخوذاً فی لسان الدلیل ایجاباً و سلماً

که چه ایجاباً و چه سلماً باید در لسان دلیل و این درست هم هست، باید ماخوذ باشد

و لك أن تقول إن الماخوذ فی الدلیل فی القضايا السالبة العدم المحمولی

این به نحو عدم محمولی است

وهو لا يكون إلا منوطاً بوجود موضوعه و لكن عنا لك باثبات هذا

خب این خب جوابش هم همین است عرف این را می فهمد، آن بحث عدم محمولی و نعتی برای ما در این جا مهم نیست.

علاوة على ما تقدم من منع كون مفاد السلب المحصل الذي هو مفاد ليس الناقصة هو ربط امر سلبي لموضوعه

این دفعه چهارم است که ایشان تکرارش می کند

بل مفاده مجرد ربط سلبی صادق مع وجود موضوع و عدمه

من نمی فهمم، به تکرار مدعا، مدعا ثابت می شود یا نه؟ این دفعه چهارم است که ایشان می گوید سلب نسبت است نه نسبت سلب است.

بعد ایشان می فرماید:

و بیالی أنه جعل

دیگه از این جا مرحوم آقاضیا عرض کردم بحث ما در وصف بود، هی گاهی در وسط جمله را هم آوردند، اسناد را هم آوردند، از این جا و بیالی دیگه آقاضیا وارد می شود همان مطلبی را که من دیروز هم عرض کردم که این مطلب را در باب قضایا در لباس مشکوک مرحوم نائینی دارد، ایشان از این جا باز وارد بحث لباس مشکوک هم می شوند، ایشان می گوید:

و بیالی أنه جعل من مقدمات مدعاه فیما کتبه فی اللباس المشکوک ارجاع القضايا السالبة لبأ الی المعدولة

این یعنی زید هو لیس بقائم، این جوری معنا کرده نه لیس هو بقائم که دیروز عرض کردیم آقایان بحث کردند، دیگه این بحث تا آخرش را ما تنمه بحث مرحوم آقای آقاضیا را نمی خوانیم

پس تا این جا به ذهن این حقیر سراپا تقصیر فعلا این طور می رسد که اگر ما باشیم با این قاعده ای که گفتیم که ما در اصول بحث می کنیم در اعتبارات قانونی و در امور اعتباری دائر مدار آن مقام ابرازیم، ثبوت دیگری فرض نمی کنیم، اگر ابراز کرد گفت العلماء العدول اتصاف است، العلماء غیر الفساق آن هم اتصاف است، هیچ فرق نمی کند، این هم اتصاف است آن هم اتصاف است، بله باید ثابت بشود واضح بشود که عرف غیر الفساق چون عدم است، عدم چون نمی شود قید بشود، اگر واضح شد چرا لکن وضوحش هنوز روشن نیست، این بحث اول.

بحث دوم را هم که گفتیم مرحوم آقاضیا، البته این چون بحث آقاضیا نبود بحث دوم را سریعاً ردش بکنیم که فردا سراغ تتمه کلمات مرحوم نائینی برویم.

بحث دوم عرض کردیم یک دفعه می گوید اکرم العلماء غیر الفساق، این همین بحث هایی است که الان خواندیم، یک دفعه می گوید اکرم العلماء إلا الفساق، اگر با إلا آورد استثنا آورد آن هم مرجعش به همین غیر الفساق است، آقاضیا می گوید نه مرجعش این نیست، آقاضیا قائل است که تخصیص یک نوع موت افراد است، کانما افراد مردند، عنوان نمی دهد، عام را متعنون به تقیض عنوان خاص نمی کند، یعنی اکرم العلماء غیر الفساق، این حرف مرحوم آقاضیا و عده ای، مرحوم آقاشیخ محمد حسین اصفهانی، مشهورتر این است که تقیض متصف می کند، ما در سابق هم توضیح دادیم این ها نکاتی دارد، هم مشکل این جا دارد و هم مشکل جای دیگر هم دارد که سابقاً توضیحاتش را دادیم، عرض کردیم انصافاً حرف آقاضیا که خیلی بعید است، عرف این را موت نمی بیند.

پرسش: اخراج موضوعی می بیند؟

آیت الله مددی: نه اخراج موضوعی، اخراج حکمی است. تخصیص اخراج حکمی است، موت اصلاً معنا ندارد، اصلاً خیلی بعید هم هست اصلاً نکته فنی این است، من عرض کردم ما یک چیزی به نام عام داریم مثل اوفوا بالعقود که عام لغوی است، مثل العلماء، یک چیزی به نام عام قانونی داریم، عام قانونی عبارت از قضیه کلیه ای است که ضرب شده برای رجوع به آن در موارد شک، این عام قانونی است، اصلاً تعریف عام قانونی این است، اگر گفت اکرم العلماء إلا الفساق، ظاهراً عام قانونی است، اگر این را قبول کردیم که این در بیان جعل ضابطه کلیه است، قاعده کلیه است که يرجع إليها عند الشک، اگر این را به این معنا قبول کردیم باید تعنون را قبول بکنیم، مرگ که تعنون درست نمی کند، مرگ که عام قانونی درست نمی کند، فوت بعضی از علما عام را که نه تعنون می دهد و نه عام قانونی درست می کند، اما تخصیص عام یعنی اگر می خواهد تخصیص به معنای خروج باشد و اتصاف، اگر می خواهد عام قانونی باشد باید معنای تعنون را در نظر بگیرد تا یک متن قانونی بشود اکرم العلماء غیر الفساق، این باید به این صورت باشد، اگر بناست خوب دقت بکنید، این غیر از این قضیه است که مثلاً قوم آمدند، إلا زید، چون جاء القوم إلا زید ممکن است مقام ثبوتش بالاتر از

.....

مقام اثبات باشد، غیر از زید پنج نفر دیگر هم نیامدند، من باب مثال می گویم، چون جمله خبریه است اما در مقام اعتبار ما فقط تخصیص نمی زنیم، فقط خروج حکمی و موضوعی نمی کنیم، از کلمات مرحوم نجم الاثمه خروج موضوعی در می آید لکن صحیحش خروج حکمی است نه خروج موضوعی، به هر حال دقت بکنید، این نکته را دقت بکنید، من دیگر مختصرش کردم، اگر می خواهیم عام قانونی درست بکنیم یعنی قاعده کلیه یرجع الیها لرفع الشک، اگر این کار هدف باشد، قطعاً باید تعنون درست بکند، چون غیر تعنون راهی ندارد یعنی باید بگوییم حکم کلی این است اکرم العلماء غیر الفساق؛ اگر جایی شک کردیم عالم غیر فاسق فرض کن مثلاً اروپایی است، فرض کن مثلاً شناسنامه آمریکایی دارد می گوییم اطلاق دارد، عموم دارد، عالم غیر فاسق عموم دارد شامل همه می شود، هیچ فرقی نمی کند لذا به ذهن من می آید در آن قضیه دوم هم باز حق با نائینی قدس الله نفسه است لکن یک نکته ای را که ما عرض کردیم این است که اگر می خواهیم عام قانونی، ماده قانونی درست بکنیم که یرجع الیها عند الشک غیر از تعنون و ایجاد عنوان نکته ای ندارد، آن وقت می شود عام قانونی اما با موت که عنوان درست نمی کند، حالا غیر از این که آن مشکل را دارد، اصلاً با موت عنوان درست نمی کند.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین